

انقلاب: تحولات مفهومی یک واژه

محمدسالار کسرایی^{*}

(تاریخ دریافت ۸۹/۴/۱۲، تاریخ پذیرش ۸۹/۷/۱۳)

«مفاهیم نیز مانند افراد دارای تاریخ هستند و دقیقاً همانند افراد در مقابل تاخت و تازها و ویرانگری‌های زمان تاب مقاومت ندارند.»
سورن کی بركه گور

چکیده

در این پژوهش با روش بررسی تاریخی و به صورت روایت تاریخی، تحول مفهومی واژه انقلاب را بحث و بررسی کرده‌ایم. انقلاب مفهومی پیچیده، چندبعدی و دارای سابقه دیرین در ادبیات، فلسفه و علوم دیگر مانند نجوم است. این مقاله با هدف جست‌وجوی تاریخی- مفهومی واژه انقلاب، با این فرضیه آغاز شده است که مفهوم انقلاب به معنای دگرگونی پیشرونده اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، ثمره عصر مدرن است. به عبارت دیگر، واژه انقلاب در ادبیات پیش از مدرن معنایی و اپس‌گرایانه دارد و به معنای بازگشت به نقطه آغازین است؛ این واژه از نجوم به حوزه فلسفه، ادبیات و علوم انسانی راه یافته است.

واژه‌های کلیدی: انقلاب، تحول مفهومی، نقطه آغازین، حکومت، نظام، شورش، قیام، دگرگونی.

*mohsalarir@yahoo.com

۱. استادیار پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

مقدمه

مفهوم انقلاب شاهد مدعایی برای جمله پرمغز فیلسوف اگزیستانسیالیست اهل کپنهاک است. در باب این مفهوم بایست گفت نه تنها با انقلاب‌های متفاوتی در تاریخ مواجهیم، بلکه با معانی مختلفی از انقلاب نیز در طول تاریخ روییم.

در حوزه علوم طبیعی به نقادی مفاهیم فراوان پرداخته شده است (Suppe, 1977; Toulmin, 1972)؛ البته در علوم اجتماعی و سیاسی نیز به این مهم توجه شده است (Gunell, 1975; Nelson, 1975; Moon, 1975). اما به طور کلی به تحلیل مفاهیم تاریخی و تأثیر آن‌ها بر فهم ما از علوم اجتماعی- سیاسی کمتر توجه شده است. در حوزه علوم طبیعی می‌توان به پژوهش‌های کوهن، تولمین، شیر، لاکاتوش و لاودان اشاره کرد. مفاهیمی چون اتم در فیزیک، سفلیس در علوم پزشکی و عدد در ریاضیات با اینکه دچار تحولات معنایی شده‌اند، تداوم یافته و جذب نظریه‌های مختلف شده‌اند؛ در حالی‌که در حوزه علوم طبیعی دگرگونی مفهومی امری درونی و مرتبط با تجربه‌های علمی است (Toulmin, 1972). اما در حوزه علوم انسانی این امر متفاوت است و شاید بتوان دو دلیل اصلی برای آن ذکر کرد:

۱. در حوزه علوم انسانی و اجتماعی مفاهیم نه فقط به دلیل تحول درونی تجربه علمی دچار دگرگونی می‌شوند؛ بلکه تغییر در عقاید و اعمال کارگزاران و عاملان اجتماعی نیز ممکن است موجب دگرگونی مفهومی یک واژه شود.

۲. کاربرد یک مفهوم در دوره‌های تاریخی به شرایط زمان و مکان آن دوره بستگی دارد. اما درباره دلایل تحولات مفهومی واژه انقلاب باید گفت برخی نظریه‌پردازان سرشناس انقلاب، خود از انقلابی‌های بزرگی بوده‌اند. بنابراین اهداف، عقاید، آرمان‌ها و اعمال انقلابی‌ها بر مفهوم انقلاب تأثیر می‌گذارد. انقلابی‌ها درباره «انقلاب» اتفاق نظر ندارند؛ زیرا باورها، تجربه‌ها و اعمال آن‌ها با همدیگر متفاوت است. پدیده انقلاب دارای انواعی است که هر کدام اطلاق‌های مفهومی متفاوتی می‌طلبند؛ از این‌رو ما با سنت‌های متعدد انقلابی روییم. بنابراین، می‌توان گفت مفهوم انقلاب هم پیچیده و هم به صورت تاریخی دگرگونی‌پذیر است و شاید یک معنای واحد و فارغ از تأثیر زمان که در خدمت یک نظریه عمومی انقلاب قرار گیرد، وجود نداشته باشد. مفهوم انقلاب ما را به یاد جملات نیچه، فیلسوف آلمانی، در مورد

تبیه می‌اندازد که می‌گوید: «مفهوم تنبیه در حقیقت یک معنا ندارد، بلکه سنتزی کلی از معانی است...». (Nietzsche, 1969: 80).

رخدادها و مطالعات قرن‌های هفدهم و هجدهم، مفهوم انقلاب را مبنی بر «بازگشت به نقطه آغازین» دچار تغییر کرد و از این زمان به بعد، واژه انقلاب به معنای جایگزینی یک طبقه به جای طبقه دیگر و یا برقراری نظامی به جای نظم دیگر به کار رفت. از این زمان به بعد، وارد عصر جدیدی می‌شویم که با دوره‌های پیشین تفاوت اساسی دارد. بنابراین، مفهوم انقلاب نیز مانند بسیاری از مفاهیم دیگر در حوزه علوم اجتماعی از جمله فرهنگ در ادبیات و بر، تنبیه در ادبیات نیچه و کار در ادبیات مارکس دارای تاریخمندی خاص خود است (McCaughrin, 1976: 648). از این‌رو خواهیم دید مفهومی که روزگاری توسعیدید و پلیبوس آن را به معنای بازگشت به نقطه آغازین به کار می‌بردند، از قرن هفدهم دستخوش تحول معنایی شد (Farr, 1982: 689).

روش این پژوهش نوعی بررسی تاریخی است. بررسی‌های تاریخی ممکن است با پرسشی درباره گذشته، یا تردیدی درباره تفسیری جدید از یک روایت تاریخی آغاز شود. این بررسی‌ها معمولاً در برگیرنده جست‌وجوی گسترده داده‌های مرتبط با مسئله اصلی و دست‌یابی تجربی به این موضوع است (مقالا، ۱۳۷۸: ۱۹۳).

تاریخ و مفهوم انقلاب

در باب واژه انقلاب در ادبیات جهان (به زبان‌های مختلف) حتی در ادبیات تمدن‌های کهن باستانی مطالبی وجود دارد. از نظر لغوی، Revolution برگرفته از واژه برساخته لاتینی متاخر است (Taylor, 1984: 1). در ابتدا واژه انقلاب در علم ستاره‌شناسی به‌منظور توصیف گردش قانونمند و گریزناپذیر سیارات استفاده می‌شده و از این دیدگاه انقلاب حرکت از یک نقطه آغاز بر مدار و بازگشت به همان نقطه اولیه در پایان بوده است، و یا اینکه در مهندسی به معنای یک واحد از حرکت دورانی قلمداد می‌شده است. اما از لحاظ مفهوم، معنای آغازین انقلاب به اندیشه‌های کلاسیک چینیان و یهودیان بر می‌گردد؛ اما شکل کامل‌تر آن در اندیشه یونان باستان دیده می‌شود. تقریباً از زمان آغاز سنت فکری غرب، «پدیده انقلاب» موضوع تحقیق فیلسوفان و مورخان بوده است. افلاطون و ارسطو اولین کسانی بودند که به

انقلاب به مثابة مسئله‌ای نظری توجه کردند و توسيیدید اولین کسی بود (با توجه به شواهد) که با انقلاب برخوردي تاریخی داشت (Zagorin, 1973: 23).

اگرچه یونانی‌ها انقلاب‌های زیادی داشته‌اند، واژه واحدی برای آن نساخته بودند. اندیشمندانی چون هرودوت، توسيیدید، افلاطون و ارسسطو هرکدام از واژگان و اصطلاحاتی استفاده می‌کردند و از آن معانی خاصی همچون «قیام^۱»، «تغییر نظام حکومتی^۲»، «از پایه دگرگون کردن دولت^۳»، «تحول دموکراسی^۴» و از این قبیل اراده می‌کردند (Hatto, 1949: 499). توسيیدید از اصطلاحاتی چون شورش^۵ و مخاطرات^۶ استفاده می‌کند؛ اما افلاطون، که او نیز واژه Neoterismos را به کار می‌برد، می‌گوید این فرایند با خشونت همراه است. افلاطون در رساله جمهور از واژه انقلاب استفاده می‌کند؛ اما منظور او، تغییر و دگرگونی‌هایی است که در دموکراسی (یونانی) پدید می‌آید. دگرگونی عبارت است از: «تغییر یک نظام دارای امنیت و ثبات و حامی مردم به نظامی مستبد و ستمگر». در اصل زوال از آنجا آغاز می‌شود که نظامی ایده‌آل ابتدا به تیموکراسی [۱]، از تیموکراسی به الیگارشی [۲] (حکومت محدودی از اغنية) سپس به دموکراسی و سرانجام به تیرانی [۳] چرخش پیدا می‌کند. افلاطون این چرخش و دگرگونی را انقلاب یا مقلوب کردن دولت^۷ می‌نامد. در سلسله‌مراتب نزولی نظام‌ها توالی رتبه با توالی زمانی انطباق دارد؛ از این‌رو در این توالی دو نکته دارای اهمیت است: سلسله‌مراتب نزولی ارزش و توالی تاریخی نظام‌ها (گمپرس، ۱۳۷۵: ۱۰۳۴). شاید بتوان گفت در این دگرگونی یا نظام چرخه‌ای افلاطون نوعی دترمینیسم وجود دارد که دولت ایده‌آل در یک چرخه (به سمت انحطاط) به تیموکراسی و سرانجام به تیرانی متمایل می‌شود. مبنای این سیر چرخشی فسادی است که در هرکدام از دولت‌های یادشده انباشت شده است و درنهایت آن را به سوی شکلی پست‌تر سوق می‌دهد (Barker, 1918: 260). هر چیز زمینی دستخوش فساد است و فساد مطابق قانونی دوری یا چرخشی صورت می‌گیرد که به موجب آن، هر پایانی با آغازی دوباره پیوسته است (گمپرس، ۱۳۷۵: ۱۰۳۵). برای مثال افلاطون در مورد تبدیل تیمارشی به الیگارشی

1. Uprising

2. Change of Constitution

3. To Revolutionize the State

4. Transformation of Democracy

5. Revolt

6. Neoterismos

7. Revolutionize the State

می‌گوید: «انحطاط و فساد به همراه صندوق‌های پول وارد جامعه می‌شود و به همان اندازه که ارزش توانگری فزونی می‌یابد، از ارزش فضیلت کاسته می‌شود و بدین ترتیب نظام الیگارشی با حکومت توانگران آغاز می‌شود». (همان، ۱۰۳۸)، اما این حرکت دوری نیست؛ یعنی چرخه عکس اتفاق نمی‌افتد.

ارسطو نیز از واژه‌های Metabole به معنای تغییر یا دگرگونی و نیز Stasis به معنای تغییر مخالف قانون استفاده می‌کند. اگرچه واژه Stasis ارسطو بعدها بیشتر در مورد آشوب^۱ به کار گرفته شد تا فرایند تغییر، آن جنبه از اندیشه‌های او که ایده جریان گردشی^۲ را دربرمی‌گرفت، بر مفاهیم بعدی تأثیر نهاد. بر اساس این هنگامی که ارسطو درباره تغییر در دولت شهرهای یونان بحث می‌کند، از واژه Revolutionize استفاده می‌کند که معنای آن، جریان چرخشی یا دایره‌وار به عقب است (Aristotle, 1968: 189-234). البته ارسطو در مقایسه با افلاطون، با نگاهی انضمامی‌تر واژه انقلاب را به کار می‌برد. شاید بتوان بر این مبنای، ارسطو را پایه‌گذار مطالعه انقلاب‌ها لقب داد. ارسطو انقلاب‌ها را با توجه به دسته‌بندی‌ای که از انواع حکومت‌ها ارائه می‌دهد، مورد بحث قرار می‌دهد. او به غیر از حکومت کمال مطلوب که حکومت طبقه متوسط است، از دو نوع حکومت نام می‌برد که از نظر وی عیوب فراوانی نیز دارند. این دو نوع حکومت به دلیل عیوب‌ها و نقص‌های خود آبستن بی‌ثباتی‌اند (Mckoon, 1941: 1301a). انقلاب از نظر ارسطو از سه گونه تغییر سیاسی تشکیل شده است: ۱. تغییر در سازمان حکومت (نظام سیاسی) که در آن افراد شکل حکومت موجود را تغییر می‌دهند، برای مثال از دموکراسی به الیگارشی یا بر عکس؛ ۲. تغییر افراد؛ ۳. تشدید یا تعدیل نظام حاکم (گمپرس، ۱۳۷۵: ۱۶۱۵). در نوع دوم، گروهی از افراد تلاش می‌کنند تا دستگاه حکومتی را در دست گیرند (همان‌جا).

علت اصلی انقلاب در اندیشه ارسطو، تمایل به برابری‌طلبی در افراد است.

علت عمومی و اصلی تمایل به انقلاب، گرایش به برابری در حالتی است که افراد تصور می‌کنند که باید هم‌طراز کسانی باشند که در موقعیتی برتر قرار دارند و یا تمایل به نابرابری

1. Sedition
2. Cyclical Flow

در زمانی است که معتقد باشند باید از دیگران برتر قرار گیرند، در حالی که در موقعیتی هم‌طراز با دیگران قرار گرفته‌اند (جانسون، ۱۳۶۳: ۲۰).

البته بایست اذعان کرد واژه انقلاب در ادبیات یونان باستان کاربرد داشته و از این مفهوم برای توضیح برخی دگرگونی‌ها استفاده می‌شده است؛ اما به دلایل مختلف (از جمله تفاوت مفهوم شهر و دولت در یونان باستان با دولت در عصر جدید و نیز تفاوت‌های نظام شهر وندی هم از نظر مفهوم و حقوق متفاوت نظام شهر وندی و هم شیوه زندگی شهر وندی) آنچه از واژه انقلاب در دوران باستان مستفاد می‌شده است با مفهوم و کاربردی که از واژه انقلاب در عصر جدید (بعد از قرن هفدهم و به‌ویژه پس از انقلاب فرانسه) مورد نظر است، تفاوت‌های چشمگیری دارد. یکی از این تفاوت‌ها که بیشتر به آثار افلاطون مربوط است، جبری‌بودن تغییرات است. پولیبوس به پیروی از افلاطون می‌گوید: «این چرخه سیاسی انقلاب است، روندی که توسط طبیعت به پیش برده می‌شود و در آنجا نظام‌های حکومتی تغییر می‌کنند، ناپدید می‌شوند و سرانجام به نقطه‌ای که از آن آغاز کرده‌اند، برمی‌گردند». پولیبوس این روند را «تحول نظام حکومتی» می‌نامد (Hatto, 1949: 499). بنابراین در پس این چرخش آرام نیرویی وجود دارد که پولیبوس آن را تقدیر^۱ می‌نامد (Ibid, 493). در این چرخش، نظام پادشاهی^۲ به استبدادی^۳، نظام استبدادی به اشراف‌سالاری، اشراف‌سالاری به الیگارشی^۴، الیگارشی به دموکراسی^۵، دموکراسی به حکومت عوام^۶ و حکومت عوام به وضع طبیعی^۷ تبدیل می‌شود و این چرخه ادامه می‌یابد (Ibid, 499).

با این حال، رهیافت ارسسطو با دیدگاه افلاطون در موضوع انقلاب متفاوت است. رهیافت ارسسطو تجربی‌تر است و دیگر اینکه او نظریه چرخه انقلاب‌های افلاطون را رد می‌کند. ارسسطو به سیاست و حکومت نگرشی تجربی دارد و بررسی مقایسه‌ای او درباره حکومت‌های مختلف و ثبات و ناپایدارهای متعدد آن‌ها، نمونه‌ای از این واقع‌نگری او است. ضمن اینکه در این‌باره برای ارسسطو دو مسئله دارای اهمیت بود: یکی اینکه ناپایداری و تغییر همسواره حکومت‌ها را

1. Fortune

2. Monarchy

3. Tyrant

4. Oligarchy

5. Democracy

6. Mob-rule

7. State of Nature

تهدید می‌کند و دوم اینکه این امر نفرت‌انگیز است. شاید از این دیدگاه، ارسطو پیشرو و پدر فکری ماکیاولی است که ثبات حکومت برای او اهمیت اساسی دارد؛ هرچند که ارسطو قادر نبود دگرگونی عظیمی را که شاگرد وی اسکندر در یونان باستان به وجود آورد و به از بین رفت دولت-شهرها و تأسیس امپراتوری جدید منجر شد پیش‌بینی کند. با این حال، نکته مهم این است که متفکران یونان باستان مفهوم انقلاب را درک کرده بودند.

رومی‌ها نیز واژه انقلاب را به کار برده‌اند و به نظر می‌رسد کاربرد این واژه در ادبیات رومی به زمانی باز می‌گردد که آن‌ها توانستند کتاب سیاست ارسطو را به لاتین برگردانند. (Ibid, 500). اولین انقلاب در تاریخ روم باستان به اقدامات اشرف‌زادگان برمی‌گردد که تارکین بیگانه را برکنار کردنند. پس از شکل‌گیری امپراتوری روم، سنتیزی بی‌امان برای به دست آوردن پیروزی کامل در درون امپراتوری درگرفت که در اصل جنگ بین اشراف^۱ و عوام^۲ بود و به درگیری‌های نظامی انجامید. پیامد این درگیری‌ها و تغییرات آن را شاید بتوان گونه‌ای از انقلاب‌های کاخ^۳ نامید.

سیسرو^۴ متفکر نامدار رومی نیز به پیروی از افلاطون واژه انقلاب را به کار برد. اما به گمان وی دگرگونی و تغییر انقلابی گرچه امری طبیعی، ولی گریزپذیر است. به باور سیسرو، دولت‌مردان خردمند و آگاه می‌توانند انقلاب را پیش‌بینی و از رخداد آن جلوگیری کنند. او در مطالعه تاریخ روم چرخه تغییر را مشاهده می‌کند؛ چرخه‌ای که طی آن قیصر قدرت را تصاحب می‌کند و این همان فرایند چرخه طبیعی است که متفکران یونان باستان آن را تشریح کرده‌اند (Hatto, 1949: 501).

شاید بتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که در تفکر باستانی، انقلاب تقریباً مفهومی مترادف با سیر قهقهایی است؛ بهویژه این مفهوم نزد افلاطون بسیار آشکار است.

حوادث شهر رم را در سال ۱۲۳۴ و ۱۲۵۳ م در سی‌نا، که در مورد اخیر رژیم الیگارشیک توسط توده‌های مردم برکنار شد می‌توان انقلاب نامید. بنابراین وقتی به مفهوم جدید واژه انقلاب اشاره می‌شود، گاهی تحولات مرتبط با آنچه در دولتشهرهای ایتالیا صورت گرفته است، مورد توجه قرار می‌گیرد. درواقع لفظ انقلاب در معنای جدید آن با کاربرد این واژه به زبان ایتالیایی Revoluzione قرابت خاصی دارد و فرهنگ لغت جدید انگلیسی آشکارا بیان

1. Patricians

2. Plebs

3. Palace Revolutions

4. Cicero

می‌کند واژه انقلاب به معنای مدرن آن، ترجمة واژه ایتالیایی «رولوژیونی» است (International Encyclopedia, 2001: 1332-5). با این حال، نویسنده‌گان ایتالیایی واژه انقلاب را در دوره رنسانس برای تشریح تغییرات سیاسی آینده مانند جانشینی یک شاهزاده توسط شاهزاده دیگری در دولت شهرهای ایتالیا به کار می‌برند (Hatto, 1949: 504).

مورخان فلورانس انقلاب‌های را که در سال‌های ۱۴۹۴، ۱۵۱۲ و ۱۵۲۷ م. ل.ه یا علیه خاندان مدیچی در فلورانس رخ داده‌اند، Revoluzione لقب داده‌اند. اما به دلایل چندی هنوز با واژه جدید انقلاب مواجه نیستیم؛ زیرا در اوایل قرن هفدهم در تحولات انگلستان، یکی از معانی که برای انقلاب به کار برده می‌شده، بازگشت به نقطه آغازین بوده است. شاید این همان مفهومی است که تاریخ‌نگاران فلورانس در ذهن می‌پرورانند؛ زیرا آن‌ها تبعید مدیچی را در سال ۱۹۴۹ م بازگشت به رژیم قبل از ۱۹۴۹ م، و تبعید دوباره او را در سال ۱۵۲۷ م بازگشت به رژیم پیش از ۱۵۱۲ م تعبیر کرده‌اند.

اینکه ماکیاولی نیز این اصطلاح را به معنایی غیر از معنای مدرن آن به کار برده است، گواهی بر مدعای بالاست. ماکیاولی وقوع انقلاب و سرنگونی شهریار را در قلمرو نیروی بخت و تصادف قرار می‌دهد؛ بنابراین هرچه قلمرو این نیرو محدودتر شود، قدرت شهریار محفوظ‌تر و احتمال سرنگونی او کمتر می‌شود (ماکیاولی، ۱۳۷۴: ۱۷۰). از این‌رو ماکیاولی برای نگهداری قدرت، اندرزهایی به شهریار می‌دهد که همگی در جهت گسترش قلمرو قدرت و اراده او، و کاهش حوزه بخت و تصادف است. اما ماکیاولی بر این پافشاری می‌کند که تقدير حوزه‌ای را برای کنش انسانی باقی می‌گذارد و آگاهانه از به کارگیری اصطلاحاتی که نیروهای معاورای انسانی فلکی را به یاد می‌آورد، خودداری می‌کند.

واژه انقلاب را می‌توان در تحولات قرن هفدهم انگلستان نیز جست‌وجو و پیگیری کرد. اگرچه انگلستان نسبت به برخی کشورهای دیگر اروپایی چون فرانسه، از ایتالیا دورتر بود، متغیران دگرگونی‌ها و تغییرات اواخر دهه ۱۶۴۰ م را در انگلستان انقلاب نامیدند [۴]. ادموند برک تحت تأثیر انقلاب فرانسه و به‌طعنه، حوادث سال ۱۶۴۸ م را در انگلستان انقلاب نامید؛ بر اساس این جنگ داخلی سال ۱۶۴۸ م انگلستان را که طی آن رهبران نظامی و فاداری خود را به رژیم پادشاهی ترک کردند و تصمیم به نابودی کامل رژیم پادشاهی گرفتند، انقلاب خوانده‌اند

(Hatto, 1949: 505-506). جنگ داخلی انگلستان که با استقرار جمهوری در ۱۶۴۸ م آغاز شد، بار دیگر به بازگرداندن سلطنت منجر شد و سرانجام در سال ۱۶۸۸ به «انقلاب شکوهمند» ختم شد (Arendt, 1973: 43).

در قرن هجدهم، انقلاب به موضوعی مهم در مطالعات اندیشمندان علاقه‌مند به حوزه اجتماعی تبدیل شد. دیدرو - بنیان‌گذار دایره‌المعارف مشهور قرن هجدهم - در این دایره‌المعارف مقاله‌ای عمومی درباره انقلاب تدوین کرد که شالوده اصلی آن را انقلاب انگلستان تشکیل می‌داد. گفتنی است که دیدرو هدف از تهیه دایره‌المعارف را نه فقط تهیه پیکری از دانش، بلکه تغییر شیوه اندیشیدن می‌دانست (کاسیر، ۱۳۷۰: ۶۵). مونتسکیو، روسو و ولتر نیز از واژه انقلاب در معنای جاری آن و حتی در معنای آینده آن در کنار معانی قدیمی استفاده کردند. بنابراین همان‌طور که در دایره‌المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی و رفتارگرایی نیز اشاره شده است، واژه انقلاب - که در اصل واژه لاتین به معنای بازگشت دوره‌ای ابژه متحرک به نقطه آغازین است - در سده‌های میانی در اشکال لاتین انگلیسی و فرانسوی به‌منظور تشریح حرکت گردشی فرضی اجرام آسمانی بر محور زمین به کار برد می‌شد و کم کم وارد ادبیات و آثار شاعران و نمایشنامه‌نویسان شد (International Encyclopedia, 2001: 13302).

برای مثال در قرن هفدهم شکسپیر در هملت (۱۶۰۲) این واژه را به معنای بازگشت به شرایط نخستین فرد (شاهزاده دانمارک) به کار برد (Hatto, 1949: 509).

کالینگوود نیز درباب پیشینه انقلاب بر این باور است که در اوآخر قرن هفدهم واژه انقلاب از واژگان نقد ادبی وام گرفته شد. واژه انقلاب در نقد ادبی به همان معنایی است که ارسسطو در رساله شعرشناسی خود آن را دگرگونی ناگهانی¹ می‌نامد و «رولوسیون» فرانسوی ترجمه ادبی این واژه است. در نمایشنامه سرنوشت داستان با یک دگرگونی ناگهانی بر عکس می‌شود؛ امری که برای تماشاگران غیرمنتظره است و قهرمان داستان از وضعیتی خوشحال‌کننده به وضعیتی اندوه‌بار درمی‌غلطد و یا اگر در وضعیتی اسفبار است به وضعیتی خوشحال‌کننده می‌رسد. البته کالینگوود این تحلیل ارسسطو را سطحی قلمداد می‌کند و بر این باور است که بسیاری از داستان‌ها و نمایشنامه‌های بزرگ با این توصیف منطبق نیستند (Ibid, 35). آرسور

1. Peripety

هتو، انقلاب پژوه بزرگ، در نقد کالینگوود می‌گوید پژوهش‌های ادعا‌های کالینگوود را تأیید نمی‌کند (Hatto, 1949: 505). هتو بر این باور است که با پیگیری تاریخ واقعی واژه «انقلاب»، به عنوان اصطلاح سیاسی، روشن می‌شود ریشه‌های این واژه را نه در فرانسه بلکه باید در ایتالیا جست‌وجو کرد؛ یعنی جایی که اولین انقلاب‌های عصر جدید رخ داد. همچنین ریشه‌های این واژه را نه در نوشتۀ‌های متقدان ادبی، بلکه در نوشتۀ‌های مورخان و نه در قرن هفدهم، بلکه در قرن چهاردهم باید کاوید (Ibid, 505). گرچه واژه ایتالیایی Revoluzioni از فعل Revolvere به معنای بازگشت به عقب مشتق شده و با واژه Revoltare به معنای طغیان علیه حکمران متفاوت است، با این حال کاربرد این مفهوم در ایتالیای قرن چهاردهم مرسوم شد. بر اساس این Revoluzioni به معنای تغییرات ناگهانی در مسائل سیاسی بود که تصور می‌شد در مواقعي رخ می‌دهد که سیارات دوار به قران‌های مهمی برسند. به این ترتیب، در قرن چهاردهم میلادی برای اولین بار در برخی دولت‌شهرهای ایتالیایی از این واژه برای توصیف پدیده‌های سیاسی- اجتماعی استفاده شد. به اعتقاد هتو (Ibid, 505) کاربرد واژه انقلاب با احیای نجوم در ایتالیای قرون وسطی ارتباط داشته است. ژاکوب برکهارت در کتاب مشهورش فرهنگ رنسانس در ایتالیا می‌گوید فعالیت‌های اخترشناسی که از دنیای باستان باقی مانده بود، بیش از هر جای دیگر در دولت‌شهرهای ایتالیا به طرز حیرت‌آوری احیا شد و احتمالاً نفوذ اعراب آن را تقویت کرد؛ زیرا به باور آن‌ها، سقوط نخبگان حاکم با تحولات و چرخش‌های سریع در آسمان‌ها- که در بزنگاه‌های خاصی از انقلاب‌های سیارات اتفاق می‌افتد- ارتباط دارد. به عبارتی به نظر آن‌ها، انقلاب‌ها (به این معنا) اموری گریزناپذیر بوده‌اند و ورای قدرت این‌ای بشر اتفاق می‌افتدند (Ibid, 510).

اما در سده‌های شانزدهم و هفدهم، واژه انقلاب در حوزه مسائل سیاسی کاربرد بیشتری پیدا کرد. به این ترتیب که قیام ۱۵۴۷ پرتغالی‌ها علیه حاکمیت و سلطه اسپانیا انقلاب نامیده شد و رخدادهای دهه ۱۶۴۰ که در آن زمان جنگ داخلی و یا شورش‌های عمومی و گسترده بود، انقلاب لقب یافت. از سوی دیگر، شورش‌های دهه ۱۶۴۰ م انگلستان علیه سلطنت صورت گرفت و به شکل‌گیری و استقرار جمهوری در آن کشور منجر شد و سرانجام به بازگشت سلطنت در آن کشور انجامید (Elliot, 1970: 110). بنابراین رخدادهای انگلستان در دهه

۱۶۴۰ که بعدها به «انقلاب» معروف شد، در آن زمان «جنگ داخلی»^۱ یا «شورش‌های گستردۀ^۲ خوانده می‌شد.

در سال ۱۶۶۲م لرد کلاندرون در اشاره به دوران بازگشت چارلز دوم و سقوط کرامول، واژه انقلاب را به همین معنا به کار برد. به عبارتی استفاده از این واژه که منظور از آن بازگشت به وضعیت پیشین بود، با معنای قدیمی واژه انقلاب یعنی «بازگشت به نقطه آغازین^۳» قرابت زیادی دارد. در انگلستان طی سال‌های ۱۶۸۹-۱۷۰۱م دگرگونی‌های گستردۀ‌ای رخ داد که طی آن چارلز دوم، پادشاه به ظاهر پروتستان، جای خود را به جیمز دوم، طرفدار کاتولیک‌ها، داد و سپس جیمز دوم نیز سرنگون شد و حکومت پروتستان‌ها توسط ویلیام و ماری مستقر شد (Paine, 1971: 166). به این ترتیب بار دیگر در پایان قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم، واژه انقلاب به عنوان واژه‌ای رایج برای توصیف جایه‌جایی نخبگان کاربرد پیدا کرد؛ اما در معنا به آشکال متنوعی از تغییرات ناگهانی، خشونت‌بار و گریزناپذیر اطلاق می‌شد که در نهایت به وضعیت پیشین باز می‌گشت.

با گستردۀ شدن قلمرو اندیشه سیاسی اروپایی در قرون نوزدهم و بیستم در سرتاسر جهان، در بسیاری از زبان‌ها و متون متفاوت گاهی کاربرد واژگان بومی در عرصه اندیشه سیاسی و گاهی آفرینش لغاتی نوین که با اصطلاحات اروپایی هماهنگ باشند، مرزهای مفهومی را خدشه‌دار کرد. تنوع در تعمیم‌پذیری این واژه ناشی از ترجمه اصطلاح «انقلاب» در زبان‌های گوناگون بوده است. واژه انقلاب هم در اشاعه آن و هم در معنا دستخوش تغییر شده است. اگرچه خاستگاه آن انقلاب فرانسه بوده است، عده‌ای بر ترجمه ریشه‌شناسی این واژه تأکید دارند و دامنه گستردۀ‌ای از اندیشه چرخش یا حرکت گردشی^۴ را مطرح می‌کنند و عده‌ای هم بر ترجمه معناشناختی آن تأکید می‌کنند؛ به این معنا که واژه انقلاب را هم ارز با «دگرگونی شدید»^۵ و «شورش گستردۀ^۶ می‌انگارند (Holliday, 1999: 33).

-
1. Civil War
 2. Great Rebellion
 3. Turning Back to the Starting Point
 4. Circulation
 5. Upheaval
 6. Great Rebellion

برای مثال در زبان عربی ترجمة معنایی واژه «ثوره» «شورش» است که برای نشان دادن دگرگونی‌های معاصر به کار برد می‌شود؛ اما با کاربرد این واژه، تمایز میان «شورش» و «انقلاب» تا حدی نامعین می‌شود. از سوی دیگر، «ثوره» بر معنای وضعیت انقلابی و پسالنقطابی^۱ نیز دلالت دارد. در زبان فارسی لغت عربی «انقلاب» از ریشه «قلب» به معنای گشتن^۲ یا گردیدن^۳ مشتق شده؛ اما همین واژه در زبان عربی به معنای کودتا (Coup d'état) است (Lewis, 1988: 92-96). در زبان ترکی عثمانی، از واژه Inkilap برگرفته از ریشه عربی «قلب» (Qalb)، و نیز از واژه «احتلال» برگرفته از ریشه عربی «حلل» که از بی‌نظمی حکایت دارد، استفاده می‌شود. اما در متون معاصر واژه Devrim کاربرد دارد که ریشه آن واژه عربی «دور» به معنای چرخش است. در زبان عربی کلاسیک دست‌کم چهار واژه وجود داشته است که بر شورش یا آشوب دلالت داشتند: Mered به معنای آشوب، Kom به معنای قیام، Marah به معنای شورش به‌ویژه شورش علیه خداوند، و kesher به معنای دسیسه. در زبان عربی نوین از سه واژه استفاده می‌شود که ریشه آن Hpch است: Mahapecha که به تغییر بنیادین بر پایه زور دلالت دارد، مانند نمونه‌های روسیه در سال ۱۹۱۷ م و ایران در ۱۹۷۹ م؛ Mahapach که به معنای تغییر به شیوه‌های مسالمت‌آمیز است که نمونه‌های آن انتخابات اسرائیل در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۹۲ م است؛ Haficha که به معنای آشوب است. در زبان هندی نیز واژه kranti که از ریشه سانسکریت است، حاکی از تغییر بنیادین است. در زبان اردو نیز از واژه انقلاب استفاده می‌شود (Holliday, 1999: 33-34).

تحول مفهومی

در *دایره المعارف بریتانیکا* مفهوم انقلاب در علوم اجتماعی، دگرگونی بنیادین، ناگهانی و خشونت‌آمیز در حکومت و ساختارها و پیوندهای مرتبط با آن است (Britannica, 1998: 9). انگلاره انقلاب در تفکر ارسسطوی^۴ «حرکت چرخه‌ای در اشکال حکومت» ریشه دارد. بروز انقلاب چالش‌هایی را در برابر نظم سیاسی موجود ایجاد می‌کند و پس از آن استقرار نظمی جدید را

1. Post-Revolutionary
2. Revolve
3. Rotate

در پی دارد که به طور اساسی با نظم پیشین متفاوت است. برای مثال، در انقلاب‌های بزرگ تاریخ اروپا به ویژه انقلاب‌های فرانسه، انگلستان و روسیه نه تنها سیستم‌های حکومتی تغییر کرد، بلکه سیستم اقتصادی، ساختار سیاسی و ارزش‌های فرهنگی آن جوامع نیز دستخوش دگرگونی شد.

افلاطون معتقد بود مجموعه‌ای پایدار و ثابت از عقاید و باورها می‌تواند مانع از بروز انقلاب شود. ارسسطو بر پایه این تعریف، بیان می‌کند که اگر نظام سیاسی و ارزش‌های فرهنگی استحکام نداشته باشد، آن جامعه در برابر بروز انقلاب آسیب‌پذیر خواهد بود و هر تغییر بنیادین در ارزش‌های اساسی یا اعتقادات، زمینه را برای شورش‌های انقلابی فراهم می‌آورد.

در سده‌های میانی، حفظ اعتقادات و باورهای حاکم و اشکال حکومت در اولویت قرار داشت و کانون تمرکز معنای انقلاب و سرکوب، تغییرات اساسی در جامعه بود. در آن زمان، دیدگاه‌های مذهبی برتری داشت. اعتقاد به حفظ و پاسداشت نظم حاکم چنان بنیادین بود که کلیسا به طور مستقیم مردم را بر آن وامی داشت که به جای بر هم زدن ثبات جامعه، نابرابری قدرت را پیذیرند.

پس از ظهور انسان‌گرایی سکولار در دوره رنسانس نحوه نگرش به مفهوم انقلاب دگرگون شد. در قرن شانزدهم، ماکیاولی، نویسنده ایتالیایی، بر اهمیت ایجاد دولتی تأکید کرد که بتواند در برابر تهدیدهای ناشی از بروز انقلاب پایداری کند. اما همزمان، تحلیل وی از انقلاب به ایده نوینی منجر شد که ضرورت تغییر در ساختار حکومت در برخی زمینه‌ها را به همراه داشت. ایده ماکیاولی او را در رده پیشگامان تفکر انقلابی مدرن قرار داد؛ گرچه وی هرگز در آثارش از واژه انقلاب استفاده نکرد و دغدغه اصلی اش ایجاد حکومتی کاملاً باشیات بود.

جان میلتون، نویسنده انگلیسی قرن هفدهم، معتقد بود توانایی ذاتی انقلاب جامعه را در درک توان بالقوه خود یاری می‌رساند. وی انقلاب را حق جامعه برای دفاع از خود در برابر زورگویان حاکم و برقراری نظم جدیدی می‌دانست که بازتاب نیازهای مردم باشد. به گمان او، انقلاب ابزاری لازم برای تحقق آزادی است؛ بر اساس این تعریف، انقلاب‌های فرانسه و آمریکا در قرن هجدهم تلاش برای تضمین آزادی فردی در برابر رهبری ستمگرانه بود (Britanica, 1998: 9-10). آکسی دوتکویل در بیان آنچه که شاید بتوان گفت دیدگاه وی را در باب تحول مفهوم انقلاب نشان می‌دهد، می‌نویسد:

آنچه در آغاز از نظر پادشاهان و سیاستمداران اروپایی مرحله‌ای صرفاً انتقالی، یعنی نشانه‌ای نه چندان غیرمعمول از رنج‌های فرایندۀ یک ملت بود، اکنون معلوم شده که پدیده‌ای است کاملاً جدید که هیچ‌گونه شباهتی به جنبش‌های پیشین ندارد و چنان گسترده، شگفت‌انگیز و محاسبه‌ناپذیر است که فهم انسان را شگفت‌زده می‌سازد (Tocqueville, 1966: 35).

متسکیو درباره انقلاب می‌نویسد مخالفت با منارشی مستقر به احتمال زیاد به شکل‌گیری انگیزه‌هایی با هدف سرنگونی آن سیستم منجر می‌شود. ولتر مفهوم «تغییر بنیادین» را در دیدگاه‌های روشنفکری مطرح می‌کند؛ اما معتقد است این تغییر الزاماً با شورش از پایین یا درگیری‌های همگانی همراه نیست (Holliday, 1999: 31). روسو نیز بر آن است که واژه انقلاب حاکی از تغییرات بنیادین در جامعه است؛ اما این تغییرات الزاماً نتایج مثبت یا حضور گسترده طبقات پایین اجتماعی را در پی ندارد (Greiwank, 1955: 193-205). او در موضوع قرارداد اجتماعی از انقلاب بزرگی سخن می‌گوید که در کیش کالونیسم رخ داد. امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی قرن هجدهم، انقلاب را نیرویی برای پیشرفت بشریت می‌دانست. کانت معتقد بود انقلاب گامی «طبیعی» در فهم بنیادهای اخلاقی جامعه است (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۳۰۳). ایده هگل، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، یکی از تسهیل‌کننده‌های مهم در شکل‌گیری تفکرات انقلابی قرن بیستم بود. وی انقلاب را تحقق فرجام بشریت و لازمه رهبری انقلاب را اجرای اصلاحات می‌دانست. نظریه هگل اساس نظریه متفکر بر جسته انقلابی، کارل مارکس را تشکیل داد. مارکس از انگاره هگل برای طرح مسئله «تضاد طبقاتی» استفاده کرد که تمرکز آن بر کشمکش در جهت کنترل فرایندهای اقتصادی جامعه بود. مارکس به آخرین مرحله تاریخ بشری اعتقاد داشت. وی بر آن بود که برای پیشرفت جامعه، طبقه کارگر یا پرولتاریا بایستی بر ابزار تولید تسلط داشته باشند. انقلاب‌های کمونیستی روسیه، چین، یوگسلاوی، ویتنام و کوبا در قرن بیستم به رهبری مارکسیست‌ها صورت گرفت.

کرین بریتون جامعه پیشانقلابی را ترکیبی از تششیهای سیاسی و اجتماعی می‌دانست که علت آن، فروپاشی تدریجی ارزش‌های آن جامعه است (Brayton, 1363: 45-33). این امر به گستاخ در اقتدار سیاسی می‌انجامد؛ در نتیجه هیئت حاکم برای حفظ قدرت خویش به کاربرد شدید زور متostل می‌شوند. در پی این پدیده، عناصر اصلاح طلبانه ظهور می‌کند و فساد اقتدار

سیاسی را هدف قرار می‌دهد. هنگامی که نظم سیاسی موجود بثبات شود، آمیزه‌ای از نیروهای گوناکون مخالف شکل می‌گیرند که در زمان بی‌ثبتاتی حکومت، به یکدیگر می‌پیوندند و اقتدار حاکم را واژگون می‌کنند. بریتون در اشاره به مراحل متفاوت شکل‌گیری انقلاب بیان می‌کند پس از سرنگونی حکومت، معمولاً یک دوره آرمان‌گرایی خوش‌بینانه^۱ شکل می‌گیرد و انقلابی‌ها در گیر سخن‌پردازی‌های کمال‌گرایانه^۲ می‌شوند. اما این مرحله چندان به طول نمی‌انجامد؛ رویارویی با شیوه حکومتی، شکاف میان افراط‌گراها و میانه‌روها را به وجود می‌آورد و در نهایت به شکست میانه‌روها و صعود افراط‌گرایان و تمرکز قدرت در دست آستان منجر می‌شود و برای حفظ اقتدار، کاربرد زور تقریباً گریزنای‌پذیر می‌شود (همان، ۱۷۴-۱۷۵).

هر انقلاب سیاسی مستقل از دگرگونی‌های اجتماعی، دارای همان الگوی رخدادهای پیشانقلابی و پس‌انقلابی نیست؛ بلکه ممکن است تغییر تنها در اقتدار سیاسی باشد (مانند بسیاری از کودتاها) یا دگرگونی تا حدی وسیع‌تر در ساختار قدرت رخ دهد (مانند انقلاب‌های مکزیک و آمریکا) (Britanica, 1998: 9-10). تام پین این دگرگونی مفهومی را چنین بیان کرده است:

آنچه که ما پیش از این انقلاب می‌دانستیم، دگرگونی‌ای بود که اندکی فراتر از تغییر اشخاص و یا دگرگونی در اوضاع و شرایط ملی بود. آن‌ها ظهور پیدا می‌کردند و از بین می‌رفتند و در وجود و سرنوشت خود چیزی نداشتند که بتواند اتفاقی که آن را به وجود می‌آورد، بر آن‌ها تأثیر گذارد. اما آنچه امروزه در جهان شاهد هستیم... بازآفرینی نظام طبیعی اشیاء (امور) است؛ نظامی از اصول که به فراگیری حقیقت و وجود انسان است که اخلاق را با سعادت سیاسی و رفاه طبیعی پیوند می‌دهد (Paine, 1971: 166).

چنان‌که می‌بینیم سیر تحول مفهومی انقلاب به‌گونه‌ای است که از مفهومی در حوزه نجوم و کائنات به مفهومی صرفاً در حوزه سیاست به معنای جابه‌جایی نخبگان و سپس به مفهومی با بار معنایی بسیار گسترده تغییر یافته است. به عبارتی، از زمان انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ م به بعد، این واژه دارای بار معنایی بسیار وسیع و عمیق شده و پس از آن نیز به دلیل تحولات بعدی بر غنای مفهومی آن افزوده شده است. با انقلاب ۱۷۸۹ م فرانسه، واژه انقلاب از معنای

1. Optimistic Idealism
2. Perfectionist Rhetoric

«جایه‌جایی نخبگان سیاسی» به «دگرگونی و تحول گسترده در ارزش‌ها، هنگارها، ساختارها، نقش‌ها و سایر ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی جامعه» دگرگون شده است. افرون بر آن، کنش جمیع اعتراف آمیزی که وضع موجود را به کلی نمی‌پذیرد و در پی تغییر آن است، به عنوان الگو و مدلی برای ملت‌های دیگر درآمد و از آن پس شاهد الگویی بوده‌ایم که چندصد بار از سوی ملت‌های مختلف تمرین شده است.

با این وصف می‌توان گفت مفهوم انقلاب پس از سال ۱۷۸۹م، دارای چهار مؤلفه شد: ۱. حضور مردم^۱؛ ۲. ترقی^۲؛ ۳. یک عصر نوین^۳؛ ۴. یک دگرگونی تمام‌عیار^۴. انگاره «حضور مردم» بعدها در نظریه‌هایی که گروه‌های اجتماعی خاص را پدیدآورندگان انقلاب می‌دانند، همچون «طبقات» در نظریه‌های مارکسیستی، ظهرور کرد و در اندیشه سیاسی با نام مشروعيت شورش علیه حکمران مطرح شد. البته در اندیشه سیاسی - اسلامی، شورش علیه حکمران در شرایطی خاص مجاز است. اما در بیشتر دیدگاه‌های غالب این شورش مشروع نیست؛ به ویژه زمانی که تصور شود پادشاهان دارای حقوق الهی^۵ هستند؛ این نوع اندیشه هم در تفکرات مسیحی دوره قرون وسطی و هم در تفکرات اسلامی دیده می‌شود. با ظهور اندیشه سیاسی فردگرا و دموکراتیک در قرن‌های هفدهم و هجدهم، حقوق مطلقه حکمرانان^۶ مورد تردید واقع شد. درواقع ایده حاکمیت مردم بیش از هر زمان، ثمرة نیمة دوم قرن هجدهم بود که در انقلاب آمریکا و پیش از آن در انقلاب فرانسه تجلی یافت.

انگاره ترقی مبتنی بر پیشرفتی خطی^۷ و در راستای مثبت است و خاستگاه انقلاب صنعتی خوانده شده است، نه مسیری دایره‌وار و ایستا که سرچشمۀ آن تغییرات اقتصادی و اجتماعی باشد (Nisbet, 1981). پس از سال ۱۷۸۹م و در زبان کمونیستی قرن بیستم، «واژه ترقی خواه یا مترقبی» نقش مهم، اما پوچی را ایفا کرده است. ترقی امری است که اتفاق می‌افتد و به دست

-
1. Popular Involvement
 2. Progress
 3. A New Age
 4. Total Transformation
 5. Divine Rights
 6. Absolute Right of Rulers
 7. Linear

می‌آید؛ بنابراین واژه «ترقی خواه» و واژگان مخالف آن: «محافظه‌کار»^۱ یا «مرتجع»^۲ نقش محوری را در مشروعيت انقلابی به دست آوردند (Holliday, 1999: 36).

نتیجه‌گیری

در پاسخ به قدیم یا جدید بودن مفهوم انقلاب- نه واژه انقلاب- به عنوان یک دگرگونی تمام‌عیار، نویسنده بر این باور است که مفهوم انقلاب به‌گونه‌ای که از قرن هجدهم به بعد و به‌ویژه در قرن بیستم در بسیاری از کشورهای جهان رخ داد (صدقایافت)، اساساً نمی‌تواند در دستگاه انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی عصر پیش از مدرن جایگاه و پایگاهی داشته باشد. از این روی، اساساً واقعه انقلاب حاصل تحولی است که در نگاه انسان به خود، طبیعت و جهان هستی رخ داد و این معانی به تحولات عصر رنسانس و مجموعه دستگاه اندیشه‌ای عصر روش‌نگری برمی‌گردد. تعریف جدید انسان در اوامانیسم و سایر مؤلفه‌های موجود در تفکر عصر روش‌نگری، انسان را موجودی صاحب حق، اراده و تصمیم قلمداد می‌کرد که بر اساس این توانایی‌ها خود را قادر به تغییر شرایط موجود و ایجاد شرایط جدید مطلوب می‌دانست. بدون وجود چنین دستگاه معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی، حتی اگر امکان تغییر هم وجود داشت، احتمالاً اشکالی از دگرگونی‌های طبیعی در حوزه کیهان‌شناسی و یا دگرگونی‌های سیاسی در حد تغییر حکام بود که همراه با یورش‌های قومی، قبیله‌ای، مذهبی، توطئه‌های درباری و یا اعتراض‌های دوره‌ای است. هدف آن تغییرات نیز در حد تغییر زمامداران و یا برچیدن دودمان‌های سلطنتی و جایگزین کردن دودمان‌های دیگری است که در اصل با نمونه‌پیشین خود هیچ تفاوت شکلی و ماهوی ندارد.

بدون دگرگونی مفهومی در مقولاتی چون انسان، طبیعت، پیشرفت، مالکیت، آزادی، هویت، ملت و... امکان فراهم شدن زمینه اعتراض گسترده به قصد دگرگون‌سازی نظام اجتماعی و سیاسی وجود ندارد. انگاره فردگرایی حتی در شکل هابزی آن انسان را صاحب اراده قلمداد کرد؛ اراده‌ای که منشأ قدرت را از آسمان به زمین آورد و هرگونه قداست را از سیاست و قدرت زدود و شکل‌گیری جامعه و حکومت را به اراده انسانی و نتیجه آن (قرارداد) وابسته

1. Conservative
2. Reactionary

دانست. در اشکال لیبرالی اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی، اگرچه در نهایت نظم و ثبات بر بی‌نظمی و هرج‌ومرج برتری دارد، تأکید بر عناصری چون فرد، حق، آزادی، جامعه، مردم و نفی استبداد راه را بر اعتراض به وضع موجود می‌گشاید. از سویی دیگر، پذیرش ایده ترقی در بطن خود همراه با نوعی نگرش انقلابی است. ترقی و پیشرفت نیازمند دگرگونی یا به عبارت آشکارتر دگرگونسازی است. حتی درون ایده هگلی دیالکتیک، تحرکی انقلابی وجود دارد که فرایند تاریخ بشر را دربرمی‌گیرد. فرایند تاریخ به‌گونه‌ای است که درون هر بطن اجتماعی، برابرنهاد یا نفی آن جامعه پرورده شده و در یک نظام قاعده‌مند ترکیبی از دو مقولهٔ یادشده به شکلی همنهاد پدیدار می‌شود که فراتر از وضعیت موجود، و حاکی از نوعی تحول کیفی و پیشرفت در کلیت وضع انسانی است.

اما اساساً مفهوم انقلاب در دستگاه نظری مارکس به یکی از ارکان نظریه اجتماعی و سیاسی او تبدیل شد. پس از رواج مالکیت خصوصی و دگرگونی‌های حاصل از آن- که جامعه از لحاظ سطح دسترسی به ابزار تولید به دو گروه دارا و ندار تقسیم شد- همواره منازعه‌ای دائمی در بطن اجتماع وجود داشت که درنهایت از طریق انقلاب به سرانجام می‌رسید. اگرچه این دگرگونی در بطن ابزار تولید است، در شکل اجتماعی آن نوعی منازعهٔ طبقاتی است که در هر دوره به تناسب نوع ابزار و روابط تولیدی شکل خاصی به خود می‌گیرد. بنابراین مارکس با استفاده از دستگاه و یا روش هگل، فرایندی اجتماعی- اقتصادی متصور شد که دارای منطقی درونی و پویایی خاصی بود؛ از سویی دیگر، هر پله از این تحول تاریخی گامی به جلو در تاریخ فرض می‌شد که جهان را به سوی مدینه آرمانی رهنمون می‌کرد.

بنابراین تحول مفهومی انقلاب از واژه‌ای در کیهان‌شناسی به واژه‌ای که کاربردی اجتماعی‌تر دارد، اتفاقی است که طی قرون جدید رخداده و بار مفهومی این واژه را چندبرابر کرده است. در آرای متفکران یونان باستان و در ادبیات باستانی تمدن‌های بزرگ مصر، یونان و رم از واژه انقلاب استفاده شده است؛ اما با جنگ داخلی انگلیس و انقلاب فرانسه این واژه مفهومی جدید پیدا کرد و وجه اجتماعی آن (دگرگونی در نظام اجتماعی) بسیار پرنگ‌تر و غنی‌تر شد. به طور دقیقت، انقلاب فرانسه بود که باعث شد واژه انقلاب در حوزه علوم اجتماعی جایگاهی وزین و ماندگار بیابد. به عبارت دیگر، این وضعیت برای گروه‌ها و طبقاتی دارای معنا بود که درون یک دولت‌ملت قرار داشتند (Krishna, 1973: 292). اما اگر از این

دیدگاه انقلاب را فرایندهای تحول بینادین اجتماعی بپنداریم، با مشکلی رویه‌رو می‌شویم که عبارت است از کمبود نمونه‌های تاریخی که با چنین تعریفی سازگار باشند. شاید با چنین تعریفی تنها چند نمونه تاریخی به معنای انقلاب اجتماعی داشته باشیم: انقلاب انگلیس ۱۶۴۸ و ۱۶۸۸م، انقلاب فرانسه ۱۷۸۹م، انقلاب مکزیک ۱۹۱۰م، انقلاب روسیه ۱۹۱۷اکتبر، انقلاب چین ۱۹۴۹م، انقلاب کوبا ۱۹۵۹م، انقلاب‌های نیکاراگوئه و ایران ۱۹۷۹م.

باری مفهوم انقلاب، پیچیده و چندبعدی و بسیار دشوار است؛ به‌گونه‌ای که اغلب تعریف‌های آن در متون مختلف اندیشمندان اجتماعی و سیاسی متفاوت و متمایز است. در واقع درباره مفهوم انقلاب مجموعه‌ای از اظهارنظرهای آشفته، پیچیده و نامنظمی وجود دارد که هر کدام سعی در عمومیت دادن به نظریه انقلاب داشته‌اند (Krammnik, 1972: 26).

پی‌نوشت‌ها

۱. تیمورکاری از ریشه Time به معنای شرف و افتخار است. در کتاب **جمهوری افلاطون** به حکومت‌های کرت و اسپارت اطلاق می‌شده است.
۲. الیگارشی از ریشه Oligio به معنای تعداد اندک است.
۳. تیرانی از ریشه Tyrant به معنای ستمگر است.
۴. ادموند برک اساساً از انقلاب و بهویژه انقلاب فرانسه متنفر بود. او طرح‌های اصلاحی بزرگ را نفرت‌انگیز و هراس‌آور می‌دانست؛ زیرا این‌گونه طرح‌ها متضمن دگرگون کردن اساس نهادهای موجود و الگوهای عادتی رفتار هستند (جونز، ۱۳۶۲: ۴۷۵).

منابع

- کاسپرر، ارنست. (۱۳۷۰). **فلسفه روشنگری**. ترجمه یداله موقن. تهران: نیلوفر.
- بریتون، کرین. (۱۳۶۳). **کالبدشکافی چهار انقلاب**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: چاپخش.
- جانسون، چالمرز. (۱۳۶۳). **تحول انقلابی**. ترجمه حمید الیاسی. تهران: امیرکبیر.
- جونز، و. ت. (۱۳۶۲). **خداؤندان اندیشه سیاسی**. ترجمه علی رامین. تهران: امیرکبیر.
- گمپرس، تئودور. (۱۳۷۵). **متفکران یورنائی**. ترجمه محمد حسن لطفی. تهران: خوارزمی.
- ماکیاولی، نیکولو. (۱۳۷۴). **شهریار**. ترجمه داریوش آشوری. تهران: کتاب پرواز.

- مکالا، سی. بی.ین. (۱۳۷۸). *بنادهای علم تاریخ؛ چیستی و اعتبار شناخت تاریخی*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- یاسپرس، کارل. (۱۳۷۲). *کانت*. ترجمه میر عبدالحسن نقیبزاده. تهران: طهوری.
- Aristotle. (1988). *The Politics*. Hard Mandsworth. Penguin book.
 - Farr, James. (1982). "Historical Conception political Science: The case of Revolution". *American Journal of political science*. Vol. 26, No. 4.
 - Hatto, Arthur. (1949). "Revolution". An Enquiry into the Usefulness of historical term, Mind, New series, Vol. 58.
 - Holliday, Fred. (1999). *Revolution and World Politics, the rise and fall of the sixth great power*. Hong Kong: McMillan Press Ltd.
 - *International Encyclopedia of Social and Behavioral Sciences*. (2001). Editors in cheer, Neil Smelser and Paul Butlers. Vol. 20. oxford Et al, 13302.
 - Krammnick, Isaac. (1972). "Reflections on Revolution: Definition and Explanation in Recent Scholarship". *History and Theory*. No. 11.
 - Kerishna, Daya. (1973). "the Concept of Revolution: an Analysis". *Philosophy East and West*. Vol. 23, No. 3.
 - Lewis, Bernard. (1988). "Islamic Concepts of Revolution". *The Political Language of Islam*. London: University of Chicago Press.
 - McCaughrin, Craig. (1976). "An Historic View of Revolution". *An American Journal of Political Science*. No. 20.
 - Mckoon, Richard. (1941). *The Basic Works of Aristotle*. New York.
 - Nietzsche, Friedrich. (1969). *The Genealogy of Morals*. New York: Randon House.
 - Nisbet, Robert. (1981). *History of the Idea of Progress. an Enquiry into its Origins and Growth*. New York: Basic Books.
 - Painet. (1971). *The Rights of Mon*. London: Pelicana.
 - Prezeworsk, Adam. (1976). *The Logic of Comparative Social Inquiry*. New York: Wiley.
 - Taylor, Stan. (1984). *Social Science and Revolution*. London. Macmillan press.
 - *The New Encyclopedia Britannica*. (1998). Vol. 10. Fifteenth Edit Chicago.
 - Tocqueville, Alexi de. (1966). *The Ancient Regent and the French Revolution*. Trans. Stuart Gilbert. London: Collins.
 - Toulmin, Stephen. (1972). *Human Understanding*. Princeton, N. J: Princeton University press.

- Yoder, Dale. (1926). "Current Definitions of Revolution". *The American Journal of Sociology*. Vol. 32, No. 3.
- Zagorin, Perez. (1973). "Theories of Revolution in Contemporary Historiography". *Political Science Quarterly*, 88 (1).